




A research on the documents and validity of Hadith Raf-

Dr. Abdollah Javan , Assistant Professor of Tehran University and Seminary Researcher
Email: a.javan@ut.ac.ir

Abstract

Raf- hadith is one of the most important hadiths that is cited in the principles of jurisprudence to prove the principle of *Bera't Shar'ee* and has a wide application in jurisprudence. Some contemporary jurists have raised some problems regarding the documentary validity of this hadith and the ability to cite it.

In this essay, by using the descriptive and analytical method, while criticizing and reviewing the views, we try to prove the documentary validity of the quotes that contain the phrase "*Rof'e'a ma la ya'almun*", based on different bases in the validity of traditions and documents. In this regard, we have opened paths for the general and specific verification of the narrators and trust in issuing the theme of "*Rof'e'a Ma La Ya'almun*" due to the reliability and multiplicity of narrations.

Key words: hadith *Raf-*, validity, document, narrator, verification.


پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	سال ۵۵ - شماره ۳ - شماره پیاپی ۱۳۴ - پاییز ۱۴۰۲، ص ۱۲۱ - ۱۰۳
شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸	شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۱	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۱/۳۱
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.73959.1239	نوع مقاله: پژوهشی

پژوهشی در اسناد و اعتبار حدیث رفع

دکتر عبد الله جوان 

استادیار دانشگاه تهران و پژوهشگر حوزوی

Email: a.javan@ut.ac.ir

چکیده

حدیث رفع را می توان یکی از مهمترین احادیثی دانست که در اصول فقه برای اثبات اصل برائت شرعی بدان استناد شده و در فقه به کار گرفته می شود. برخی از بزرگان معاصر اشکالاتی را در اعتبار سندی این حدیث و امکان استناد به آن مطرح نموده اند و مباحثاتی در این باره میان فقها و اصولیان شکل گرفته است. ما در این مقاله ضمن طرح و نقد و بررسی دیدگاههای بزرگان کوشیده ایم که با تتبع در متون و جمع آوری و مقارنه شواهد، اعتبار سندی احادیثی که بر رفع ما لا یعلمون مشتمل است را بر اساس مبانی مختلفی در اعتبار اخبار و اسناد نشان دهیم. در این راستا مسیرهایی برای توثیق عام و خاص راویان و وثوق به صدور مضمون رفع ما لا یعلمون با توجه به استفاضه و کثرت نقل را پی جسته ایم.

واژگان کلیدی: حدیث رفع، اعتبار، سند، راوی، توثیق

مقدمه

یکی از مهم‌ترین احادیث که به‌ویژه در علم اصول فقه از آن بحث می‌شود و برای اثبات برائت شرعی به‌عنوان یکی از پرکاربردترین اصول عملیه بدان استناد می‌شود، حدیث رفع است. این حدیث، بر رفع تکلیف در شرایطی از جمله عدم علم دلالت دارد که همین فقره مورد استناد اصولیان برای اثبات اصل برائت قرار گرفته است و البته موارد دیگری چون اضطرار، اکراه، خطا و نسیان نیز در این حدیث وجود دارد که مدّ نظر فقها و اصولیان است. به‌جز حدیث رفع معروف که بر رفع موارد نه‌گانه دلالت دارد، رفع برخی از این موارد نیز در روایاتی بیان شده است، اما در این نوشتار تنها به روایاتی اشاره می‌کنیم که مشتمل بر رفع «ما لایعلمون» است.

بیشتر اصولیان در بحث از برائت به نقل حدیث رفع معروف که مشتمل بر امور نه‌گانه است و شیخ صدوق آن را در کتاب خصال و توحید با ذکر سند نقل کرده است، اکتفا کرده و با تکرار عبارت شیخ انصاری در فرائد الأصول که سند این روایت را صحیح دانسته‌اند، بررسی سندی را درباره آن لازم ندیده‌اند. اما حدیث دیگری نیز با مضمون رفع موارد شش‌گانه، از جمله ما لایعلمون، به‌صورت مسند وجود دارد که تعداد معدودی از اصولیان معاصر در بحث برائت بدان اشاره کرده و به‌ویژه با توجه به برخی از اشکالاتی که در سند حدیث رفع معروف مطرح شده است، بررسی سند این حدیث را مدّ نظر قرار داده‌اند.

اشکالات مطرح‌شده درباره سند حدیث رفع عمدتاً ناظر به مبنای حجیت خبر شخص ثقة است که بر اساس آن روایاتی حجیت دارد که تمامی راویان آن ثقة باشند و برای اعتبار یک روایت باید تک‌تک راویان آن دارای توثیق خاص یا عام باشند. اما به‌ندرت اشکالاتی هم از سوی قائلان به مبنای حجیت خبر موثوق به بر این مبنا مطرح شده است، مانند آنکه شهید مصطفی خمینی در اشکال بر اعتبار حدیث رفع، به جای بررسی اشخاص و راویان، به عدم ذکر این روایت به‌صورت مسند در کتاب‌هایی مانند کتب اربعه که استادشان به نویسنده معروف و مسلم بوده و نیز اختلاف در متن احادیث مشتمل بر رفع برخی امور از امت پیامبر (ص) یا نامعقول بودن برخی فقرات و اموری از این قبیل اشاره کرده و بدین جهت، حصول وثوق به صدور حدیث رفع معروف را زیر سؤال برده‌اند^۱ که این اشکال ناظر به اسناد روایت نیست.

در این نوشتار می‌کوشیم ضمن طرح مهم‌ترین دیدگاه‌ها درباره سند حدیث رفع، دیدگاه‌ها و اشکالاتی که در این زمینه مطرح شده است را ارزیابی کنیم و با تتبع و دقت در متون و کتب روایی و رجالی، هم وثاقت راویان این حدیث و هم وثوق به صدور مضمون «رفع ما لایعلمون» را نشان دهیم. در این راستا، علاوه بر جمع قرائن و شواهد، عبارتی از شیخ طوسی را مدّ نظر قرار خواهیم داد که به نظر می‌رسد می‌توان توثیق خاص احمدبن محمدبن عطار قمی را از آن برداشت کرد، اما سابقه استناد به آن در این باره را در

۱. نک: خمینی، تحریرات فی الأصول، ۴۳ تا ۴۲/۷.

تحقیقات پیشینیان نیافتیم. افزون بر آن، اعتبار سندی حدیث دیگری با مضمون «رفع مالا یعلمون» را بررسی می‌کنیم و با توجه به نقل‌های گوناگون، نوعی از استفاضه مضمونی را برای حدیث رفع نشان می‌دهیم که اعتبار مضمون آن را با صرف نظر از اسناد موجب خواهد شد.

هرچند از گذشته بزرگانی مانند علامه، شهید ثانی، شیخ بهایی، صاحب مدارک و... درباره اعتبار یا عدم اعتبار روایات راویانی، مانند احمد بن محمد بن عطار اشاراتی داشته و رجالیان معاصر؛ مانند مامقانی و تفرشی و... نیز مباحثی داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد بحث سندی در خصوص حدیث رفع مربوط به معاصران است، به‌ویژه پس از نپذیرفتن وثاقت ایشان توسط محقق خوبی در کتاب معجم رجال الحدیث، برخی از شاگردان ایشان در بحث‌ها و کتاب‌های اصول فقه به بررسی اسناد حدیث رفع پرداختند که در این زمینه بیشترین مباحث توسط شهید صدر و برخی از شاگردان و مقرران درس ایشان؛ مانند آیات عظام سید کاظم حائری و هاشمی شاهرودی و اسحاق فیاض و نیز آیت‌الله سبحانی در کتاب‌هایشان صورت پذیرفته است، ولی کتاب یا مقاله‌ای که به صورت مستقل به بررسی سندی حدیث رفع پرداخته باشد، نیافتیم. با بهره‌گیری و در نظر گرفتن دیدگاه‌های دانشمندان و تحقیقات پیشین کوشیده‌ایم که ضمن نقد برخی از دیدگاه‌ها، مستندات جدیدی را در راستای اثبات اعتبار حدیث رفع پی‌جوییم.

۱. حدیث رفع مشهور

شیخ صدوق در دو کتاب خصال و توحید از احمد بن محمد بن یحیی از سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از حر بن عبدالله از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «قال رسول الله (ص): رفع عن امتی تسعة الخطاء والنسيان وما اكرهوا عليه وما لا يعلمون وما لا يطيقون وما اضطروا اليه والحسد والطيرة والتفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشتمة»^۱

چنان‌که دانستیم شیخ انصاری در کتاب فرائد الاصول در بحث برائت، از سند این حدیث به سند صحیح تعبیر کرده است^۲ و بسیاری از اصولیان بعد از شیخ نیز همین تعبیر شیخ را در بحث‌های خود تکرار کرده و تلویحاً صحت حدیث را از بحث بی‌نیاز دانسته‌اند.^۳ برخی نیز علاوه بر بیان صحت سند، اضافه کرده‌اند که با توجه به عمل علما به این روایت و اعتمادشان به آن، سند آن از بررسی بی‌نیاز است.^۴ در

۱. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۳۶۹/۱۵. شیخ حر عاملی در کتاب الفصول المهمة، همین حدیث صدوق را از خصال نقل می‌کند، اما به جای «رفع» کلمه «وضع» دارد و به جای احمد بن محمد بن یحیی العطار، پدر صدوق را در سند ذکر می‌کند (نک: حر عاملی، الفصول المهمة، ۶۴۸/۱). البته با توجه به اینکه خود ایشان در وسائل الشیعة حدیث را از خصال به همان صورت که در خصال وجود دارد نقل کرده است، به نظر می‌رسد در الفصول اشتباهاً این تغییرات رخ داده است.

۲. نک: انصاری، فرائد الاصول، ۳۲۰/۱.

۳. نک: خمینی، تهذیب الاصول، ۲۶/۳؛ روحانی، زبدة الاصول، ۳۱۹/۴.

۴. نک: بجنوردی، منتهی الاصول، ۲۳۵/۲.

مقابل، عده دیگری از اصولیان در کتاب‌های خود صحت این روایت را زیر سؤال برده‌اند.^۱ مشکل سند حدیث رفع معروف این است که با وجود آنکه احمد بن محمد بن یحیی از اساتید اجازه شیخ صدوق بوده، در کتاب‌های رجال، توثیقی برایش ذکر نشده است.

۱.۱. بررسی دیدگاه محقق خوئی و شهید صدر

آیت‌الله خوئی در کتاب معجم رجال الحدیث، به وجود اختلاف نظر درباره وثاقت ایشان اشاره کرده و احتمال داده‌اند که اعتماد به ایشان مشهورتر باشد. در ادامه، چهار دلیل برای اعتماد علما به احمد بن محمد بن یحیی بیان داشته و هر چهار دلیل را پاسخ گفته‌اند:

اول آنکه، ایشان از مشایخ اجازه است و صدوق و تلکبری از ایشان روایت کرده و گفته شده که از مشایخ نجاشی نیز به شمار می‌رود. محقق خوئی در پاسخ، ضمن نفی اینکه ایشان استاد اجازه نجاشی بوده، بیان می‌کند که شیخ اجازه بودن را توثیق عام نمی‌داند و این عنوان وثاقت و حتی حسن را اثبات نمی‌کند.

دوم آنکه، علامه حلی طریق صدوق به عبدالرحمان بن حجاج و عبدالله بن یعفور را صحیح می‌داند، در حالی که ایشان در این طریق حضور دارد. محقق خوئی پاسخ می‌دهند که ظاهراً تصحیح علامه بر مبنای اصالة العدالة و نیز توثیق عام مشایخ، اجازه بوده است که ما این دو مبنا را نمی‌پذیریم.

سوم آنکه، بزرگانی مانند شهید ثانی در کتاب درایه و سماهیجی و شیخ بهایی، ایشان را توثیق کرده‌اند. محقق خوئی در پاسخ می‌گوید: منشأ این توثیق قطعاً حسبی نیست، بلکه این توثیق ناشی از اجتهاد و استنباط و اموری مثل توثیق مشایخ، اجازه است؛ چنان‌که شیخ بهایی در برخی از کتاب‌هایش به این امر تصریح کرده و در برخی دیگر، روایاتی را به دلیل مجهول بودن احمد بن محمد بن یحیی ضعیف قلمداد کرده است.

چهارم آنکه، کلام احمد بن علی بن نوح سیرافی است که به نجاشی نوشته طریقی که به کتاب‌های حسین بن سعید اهوازی تأیید شده اصحاب و درخور اعتماد است، طریق احمد بن محمد بن عیسی است و احمد بن محمد بن یحیی العطار را نیز در این طریق نام می‌برد.^۲ محقق خوئی در پاسخ به این دلیل که محقق مامقانی آن را بیان داشته، می‌گوید: اولاً، ممکن است اعتماد قدما بر اساس اصالة العدالة بوده باشد؛ ثانیاً،

۱. نک: صدر، بحوث، ۵۹/۵؛ طباطبایی قمی، آرائنا فی اصول الفقه، ۱۶۱/۲؛ مروجی، تمهید الوسائل، ۲۴۸/۴؛ خوئی، محاضرات فی اصول الفقه، ۳۴/۴ (پاورقی آیت‌الله فیاض).

۲. «کتاب‌هایی که ابوالعباس احمد بن علی بن نوح السیرافی، رحمه الله، فی جواب کتابی الیه: و الذي سألت تعریفه من الطرق إلى كتب الحسين بن سعيد الأهوازي رضي الله عنه، فقد روی عنه... فأما ما عليه أصحابنا والمعول عليه ما رواه عنهما أحمد بن محمد بن عیسی، أخبرنا الشيخ الفاضل أبو عبد الله الحسين بن علی بن سفیان البرزوفري فيما كتب الي في شعبان سنة اثنتين وخمسين وثلاثمائة قال: حدثنا أبو علي الأشعري أحمد بن إدريس بن أحمد القمي قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسين بن سعيد بكتبه الثلاثين كتاباً. وأخبرنا أبو علي أحمد بن محمد بن یحیی العطار القمي قال: حدثنا أبي و عبد الله بن جعفر الحميري و سعد بن عبد الله جميعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی» (نجاشی، رجال، ۱۵۹).

ایشان در این نوشته دو طریق به احمدبن محمدبن عیسی ذکر کرده که دومی مربوط به احمدبن محمدبن یحیی است و امکان دارد این طریق را به عنوان مؤید برای طریق معتبر اول آورده است و نه طریقی که به صورت مستقل، واجد اعتبار است. محقق خوئی در پایان می‌گوید: ایشان مجهول به شمار می‌آید، همان طور که صاحب مدارک نیز به این مطلب تصریح کرده است.^۲ همچنین در حاشیه برخی از مباحث فقهی آیت‌الله خوئی به مناسبتی از سند حدیث رفع بحث شده و ایشان ضمن نقد تعبیر شیخ انصاری که حاکی از صحت سند حدیث رفع معروف است، این حدیث را به دلیل وجود احمدبن محمدبن یحیی العطار ضعیف دانسته‌اند، هر چند این احتمال نیز وجود دارد که این مطلب را مقرر به مباحث اضافه کرده باشد.^۳

البته عجیب است که با وجود تصریح آیت‌الله خوئی در رجال به عدم اثبات وثاقت احمدبن محمدبن یحیی العطار، در تقریرات اصول فقه ایشان، همان تعبیر شیخ انصاری در فوائد الأصول که سند حدیث رفع را صحیح دانسته‌اند، تکرار شده است^۴ که این با مبنای ایشان سازگار نیست و مورد اعتراض برخی از شاگردانشان قرار گرفته است.^۵ برخی از شاگردان ایشان، مانند آیت‌الله سیداحمد مددی نیز این احتمال را مطرح می‌کنند که دیدگاه ایشان در کتاب‌هایی مانند مصباح الأصول بعداً تغییر پیدا کرده است و تصریح می‌کنند که آیت‌الله خوئی در نظر اخیر و نهایی خود، سند این حدیث را ضعیف می‌دانستند، چنان‌که خود ایشان نیز همین دیدگاه را تأیید می‌کنند.^۶

شهید صدر نیز مانند استادشان آیت‌الله خوئی معتقدند: حدیث رفع به دلیل عدم توثیق احمدبن محمدبن یحیی العطار با اشکال سندی مواجه است.^۷ البته در تقریر دیگری که از درس‌های اصول شهید صدر نگاشته شده است، ایشان کوشیده‌اند با ابداع راه‌حلی که آن را تعویض سند نامیده و برای تصحیح بسیاری از اسناد دارای کاربرد دانسته‌اند، سند دیگری برای این حدیث پیدا کنند که تمامی افراد آن توثیق شده‌اند؛ به این ترتیب که، اولاً می‌دانیم که احمدبن محمدبن یحیی العطار این حدیث را از سعدبن عبدالله نقل کرده است. ثانیاً، شیخ طوسی می‌گوید: تمامی کتب و روایات سعدبن عبدالله را از عده‌ای از اصحاب از شیخ صدوق از پدرش و محمدبن حسن از سعدبن عبدالله نقل می‌کنم که طریقی صحیح است و قاعدتاً مراد ایشان از تمامی کتب و روایات، همه کتاب‌ها و روایاتی است که از سعدبن عبدالله به شیخ طوسی

۱. محقق سبحانی درباره این تعبیر اشکال می‌کند و می‌گوید: اصطلاح مجهول درباره احمدبن محمدبن یحیی صحیح نیست و باید درباره ایشان از اصطلاح مهمل استفاده کرد (نک: سبحانی، المصنوع فی علم الأصول، ۲/۲۵۲).

۲. نک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ۲/۳۲۷ تا ۳۳۰.

۳. نک: خوئی، التنقیح، ۳/۳۴۵.

۴. نک: خوئی، مصباح الأصول، ۱/۲۹۸.

۵. نک: طباطبایی قمی، آرائنا فی اصول الفقه، ۲/۱۶۱.

۶. نک: مددی الموسوی، درس خارج اصول فقه.

۷. نک: صدر، بحوث، ۵/۵۹.

رسیده است. ثالثاً، حدیث رفع نیز به شیخ طوسی رسیده است؛ زیرا می‌دانیم شیخ طوسی کتاب خصال و توحید را که مشتمل بر این حدیث است از شیخ صدوق نقل کرده است. در نتیجه می‌توان گفت که شیخ طوسی حدیث رفع را هم که جزو روایات سعدبن عبدالله به شمار می‌آید، به همان طریق صحیح که با سندی که در خصال و توحید آمده است، دریافت کرده و آن سند را می‌توان به‌عنوان سندی جایگزین برای حدیث رفع به شمار آورد. چنان‌که شیخ صدوق نیز تصریح می‌کند که من همه احادیث سعدبن عبدالله را از طریق پدرم و محمدبن حسن روایت می‌کنم، پس می‌توان این تعویض سند را با استناد به همین کلام صدوق هم صورت داد که در این صورت، اثبات وصول این حدیث به شیخ طوسی هم لازم نیست و به این ترتیب، مشکل سند حدیث رفع مرتفع می‌شود.^۱

۱. ۲. ملاحظاتی در خصوص دیدگاه محقق خوبی و شهید صدر

راجع به دیدگاه محقق خوبی و شهید صدر ملاحظاتی وجود دارد که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. این نحوه مواجهه با اعتبار حدیث رفع و اصرار بر پی‌جویی از توثیق تمامی روایان، از سوی مبتنی بر مبنای این دو بزرگوار در حجیت خبر؛ یعنی حجیت تعددی خبر شخص ثقه و از سوی دیگر، مبتنی بر مبنای رایج در اثبات توثیق روایان مبنی بر لزوم شهادت یا اخبار عالمان رجال راجع به وثاقت راوی است که نگارنده هر دو مبنا را درخور نقد می‌داند. اما اگر مبنای ما در حجیت خبر، حجیت خبر موثوق به باشد، می‌توان با جمع‌آوری قرائن و شواهد گوناگون درباره روایت، اعم از قرائنی که به روایان مربوط می‌شود و قرائن و شواهد متنی، میزان اعتنای علما و عمل اصحاب به روایت و تعداد نقل یک مضمون و مانند آن، اعتبار روایت را بررسی کرد. همچنین به نظر می‌رسد قراردادن اظهارنظرهای رجالیان درباره وثاقت یا ضعف روایان در چهارچوب‌هایی مانند اخبار و شهادت، با محدودیت‌هایی مانند لزوم تعدد و حسی بودن و مانند آن مواجه است و با دشواری‌های گوناگون روبه‌روست. اما اگر مبنای حجیت قول رجالیان را چیزی بدانیم که نگارنده از آن به «حجیت ظنون عقلایی» تعبیر کرده، به معنای حجیت ظنونی که به درجه‌ای برسد که عقلا بدان عمل می‌کنند بدون آنکه برای منشأ و طریق حصول ظن، موضوعیت قائل شویم؛ می‌توان با جمع قرائن نیز به ظن عقلایی معتبر راجع به وثاقت راوی دست یافت. البته این مبنا درباره حجیت تمامی امارات، از جمله خبر نیز منطبق است، اما نگارنده آن را در خصوص اعتبار قول رجالیان در مقاله‌ای به تفصیل تبیین کرده است.^۲

در ادامه، شواهد و قرائنی را برای اثبات اعتبار احمدبن محمدبن یحیی العطار و نیز اعتبار روایت بیان خواهیم کرد.

۱. نک: صدر، مباحث الأصول، ۳/۲۶۱ تا ۲۵۷.

۲. نک: جوان، «اعتبار آراء رجالیان از منظر حجیت ظنون عقلایی»، ۸۷ تا ۹۴.

۲. برخلاف دیدگاه محقق خوبی و شهید صدر که استادی و شیخ اجازه بودن را سبب توثیق راوی نمی‌دانند، برخی معتقدند این مطلب از توثیقات عامه و ملازم با وثاقت و حسن است، بلکه مشایخ در بالاترین درجه عدالت و وثاقت قرار دارند.^۱ از طرفی، عدم تصریح به وثاقت بزرگانی که معاصر یا نزدیک عصر نویسندگان کتب رجال، مانند نجاشی و شیخ طوسی بوده‌اند، امر عجیبی نیست؛ زیرا اولاً، نزدیک بودن و معروفیت این اساتید آن‌ها را از توصیف بی‌نیاز می‌کرده است و ثانیاً، قصد اولیه و اصلی نجاشی و شیخ اشاره به صاحبان تصنیف بوده، نه همه راویان و ثالثاً، همان‌طور که محقق سبحانی گفته است: این عدم تصریح، نظایر زیادی دارد.^۲ با توجه به آنچه گفتیم به نظر می‌رسد حتی اگر وثاقت مشایخ اجازه را به طور کلی نپذیریم، این مطلب دست‌کم درباره مشایخ معروف و به‌ویژه مشایخ بزرگانی که در اخذ و نقل حدیث دارای دقت زیادی هستند، مانند مشایخ صدوق و نجاشی صحیح است و معقول نیست که یکی از مشایخ اجازه معروف، ضعیف باشد اما بزرگان هم از او اخذ اجازه کنند و هم به ضعف او اشاره نکنند.

۳. اینکه محقق خوبی احتمال داده است که تصحیح علامه یا قدما، مانند احمدبن‌علی بن‌نوح سیرافی بر اساس اصالة العدالة باشد، احتمال بعیدی است و اساساً وجود چنین اصلی نزد علما اثبات نشده است. اگر واقعاً چنین اصلی وجود داشت باید علامه یا سایرین، سند تمامی احادیثی که بر افراد مجهول مشتمل است را تصحیح می‌کردند، در حالی که چنین نیست و چنین روالی را از علمای قدیم هم سراغ نداریم. البته واضح است که به دلیل وجود چند قرن فاصله میان علامه و احمدبن‌محمدبن‌یحیی، تصحیح علامه یا توثیق علمای بعد از ایشان، مانند شهید ثانی و شیخ بهایی و... مبتنی بر قرائن و استنباط است و اخبار و شهادت، حسی یا قریب به حس نیست.

۴. اگرچه برخی از اصولیان توثیق مامقانی در مورد احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار را با استناد به عبارت احمدبن‌محمدبن‌علی بن‌نوح سیرافی پذیرفته و معتقدند ظاهر عبارت ایشان نشان از اعتماد اصحاب به هر دو طریق است،^۳ اما به نظر می‌رسد این استظهار، احتمالی را که محقق خوبی بیان کرده است را نفی نمی‌کند و نهایتاً این عبارت را هم می‌توان در شمار قرائن و مؤیدات وثاقت احمدبن‌محمد به شمار آورد، نه دلیل بر وثاقت.

۵. راهکاری که شهید صدر تحت‌عنوان «تعویض سند» مطرح کرده است نیز از اتقان کافی برخوردار نیست، زیرا اینکه شیخ طوسی یا صدوق بگوید همه روایات و کتب را از سعدبن‌عبدالله به فلان طریق نقل

۱. نک: سبحانی، المحصول فی علم الأصول، ۲۵۲/۲.

۲. نک: سبحانی، المحصول فی علم الأصول، ۲۵۲/۲ در تقریرات درس آیت‌الله سبحانی به‌عنوان شاهدهی بر عدم تصریح به وثاقت بزرگان چنین آمده: «... مثلاً برای ابن‌ولید (پسر) که از مشایخ (مشهور) صدوق است و صدوق می‌گوید: در جرح و تعدیل راویان به نظر او اعتماد می‌کند، در کتاب‌های رجال توثیقی بیان نشده است» (سبحانی، المحصول فی علم الأصول، ۲۵۲/۲)

۳. نک: جزایری، منتهی الدراریه، ۱۸۳/۵.

می‌کنند، عامی است که امکان تخصیص آن وجود دارد و احتمال دارد هنگامی که در یک روایت به سند دیگری از سعدبن عبدالله نقل می‌کنند، تصریح به طریق دیگر در نظر ایشان به مثابه مخصص آن عام بوده باشد. آیت‌الله حائری نیز در پاورقی تقریرات درس شهید صدر احتمال داده‌اند که بیان شیخ طوسی یا صدوق مبنی بر اینکه هر چه از سعد نقل می‌کنم به فلان طریق است، تنها ناظر به طریق ایشان به کتاب‌های سعد بوده و نه روایاتی که به صورت انفرادی و شفاهی از سعد به ایشان رسیده است، پس نمی‌توان حدیث رفع را هم مشمول این بیان دانست و آن طریق را جایگزین سند حدیث کرد.^۱

۳.۱. بررسی شواهدی بر وثاقت احمدبن محمدبن یحیی العطار

آیت‌الله سیدکاظم حائری در پاورقی تقریر درس اصول شهید صدر، شاهد درخور تأملی بر وثاقت احمدبن محمدبن یحیی العطار بیان کرده‌اند و آن این است که شیخ طوسی در کتاب استبصار در سند روایات زیادی می‌گوید: «اخبرنا الحسين بن عبدالله عن احمد بن محمد بن یحیی عن ابیه...» در حالی که ایشان به پدر احمد، یعنی محمدبن یحیی العطار که از بزرگان و مورد توثیق است، طریق صحیح دیگری دارد که در مشیخه آورده و آن طریق به واسطه کلینی به محمدبن یحیی العطار است. اما اینکه ایشان در متن استبصار به جای استفاده از طریق دوم، طریق اول را انتخاب می‌کند، شاهد معتبری است بر اینکه حسین بن عبدالله غضائری و احمدبن محمدبن یحیی العطار نزد ایشان دارای وثاقت و اعتبار بوده‌اند، وگرنه روایت را به جای آنکه با سندی ضعیف نقل کند با سند صحیح و از طریق کلینی نقل می‌کرد.^۲

علاوه بر این شاهد موجه و مؤیداتی که در نقد مطالب محقق خوبی بدان اشاره شد، نکات دیگری نیز به‌عنوان شواهد و مؤیدات وثاقت احمدبن محمدبن یحیی العطار درخور توجه است. گفتیم که ایشان از مشایخ اجازه تعدادی از بزرگان است که بسیاری از کتب و روایات را از او نقل می‌کنند و می‌دانیم بسیاری از فقها و رجالیان، استاد اجازه بودن را دال بر توثیق و جلالت شأن فرد و مشایخ را بی‌نیاز از توثیق می‌دانند، خصوصاً درباره اساتید اجازه معروف بزرگان و اساتید اجازه‌ای که صحت استناد کتاب‌ها به صاحبشان متوقف بر نظر ایشان بوده است.^۳ حتی اگر این مطلب را به صورت کلی نپذیریم، در صورتی که به دلیل جمع قرائن در خصوص فردی اطمینان به وثاقت ایجاد شد، این اطمینان طریقی عقلایی به شمار می‌آید و ادعای حصول این اطمینان درباره ایشان بعید نیست.

یکی از این شواهد یا دلایل که گاهی از توثیقات عامه شمرده می‌شود، کثرت نقل ثقات از شخصی است که می‌تواند نشانگر وثاقت او دانسته شود؛ چراکه کثرت نقل شخص از ضعفاً نزد قدما عیب بوده

۱. نک: صدر، مباحث الأصول، ۲۶۱/۳.

۲. نک: صدر، مباحث الأصول، ۲۲۳/۳.

۳. نک: سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ۳۳۵ تا ۳۳۲.

است؛ برای نمونه، احمدبن محمدبن عیسی دو نفر از محدثان را به دلیل کثرت نقل از ضعفنا از قم اخراج کرد.^۱ درباره احمدبن محمدبن یحیی العطار، هر دو ضابطه؛ یعنی شیخ اجازه بودن و کثرت نقل ثقات از ایشان صدق می‌کند؛ برای نمونه، احمدبن محمدبن یحیی استاد اجازه شیخ صدوق است که در موارد فراوانی صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه از ایشان نقل روایت کرده است^۲ و می‌دانیم که شیخ صدوق در مقدمه این کتاب می‌گوید: در این کتاب قصد جمع احادیث را ندارد، بلکه تنها احادیثی را ذکر می‌کند که به صحت آن‌ها معتقد است و بر مبنای آن‌ها فتوا می‌دهد.^۳ در ادامه نیز عبارتی را از فهرست شیخ طوسی نقل خواهیم کرد که نشانگر دقت صدوق در عدم نقل از افراد غیر موثق است. علاوه بر کثرت نقل صدوق از ایشان که به دلیل شناخت مستقیم صدوق از او نشانه‌ای بر وثاقت استاد است، صدوق در بیشتر مواردی که در اسناد روایات نام ایشان را می‌برد، تعبیرش چنین است: «حدثنا احمدبن محمدبن یحیی العطار رحمة الله... یا رضی الله عنه...» از جمله در همین روایت که در توحید، «ترحیم» و در خصال، «ترضیه» دارد؛ که همه نشان از بزرگی و جلالت شأن استاد در نظر صدوق است.

تعدادی از اساتید و مشایخ بزرگ نیز از احمدبن محمدبن یحیی العطار زیاد روایت کرده‌اند که بعضی به سخت‌گیری و وسواس زیاد در نقل معروف بوده‌اند؛ مانند حسین بن عبیدالله غضائری، ابوالحسین بن ابی‌جید قمی (هر دو از اساتید نجاشی و شیخ طوسی)، ابوعبدالله محمدبن علی بن شاذان قمی و ابوالعباس احمدبن علی بن نوح السیرافی (هر دو از اساتید نجاشی). برای نمونه، ابن نوح شخصی است که نجاشی و دیگران برای شناخت احوال رجال حدیث به او رجوع می‌کردند^۴ و نجاشی درباره او می‌گوید: «انه كان ثقة فی حدیثه، متقناً لما یرویه، فقیهاً بصیراً بالحديث و الروایة و هو استاذنا و شیخنا و من استفدنا منه.»^۵

نجاشی نیز در رجال، طریق خود به کتاب‌های بیش از یکصد و بیست نفر از اصحاب را با یک واسطه (یعنی ابن نوح یا غضائری یا ابن شاذان) از احمدبن محمدبن یحیی العطار نقل می‌کند.^۶ از بیانات مختلف نجاشی استفاده می‌شود که ایشان در نقل، دقت بسیاری دارد و از روایت از مشایخ غیرثقه خودداری می‌کند

۱. نک: سبحانی، المصنوع فی علم الأصول، ۲/۲۵۲.

۲. شیخ صدوق در مشیخه من لایحضره می‌گوید: تمام روایاتی را که از عبدالله بن ابی‌یغفور آورده‌ام، محمدبن احمدبن یحیی العطار از... برایم نقل کرده و همین مطلب را درباره طریقیش به عبدالرحمن بن حجاج، میمون بن مهران، عمرو بن سعید ساباطی، محمدبن علی بن محبوب و امیه بن عمرو از الشعیری هم بیان می‌کند (نک: ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۴/۴۲۷ و ۴/۴۴۷ و ۴/۴۹۲ و ۵/۵۰۸ و ۵/۵۲۳ و ۵/۵۲۸).

۳. «و لم أقصد فیہ قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه بل قصدت الی ایراد ما افتی به و احکم بصحّته و اعتقد فیہ انه حجّة فیما بینی و بین ربّی تقدّس ذکره و تعالت قدرته و جمیع ما فیہ مستخرج من کتب مشهورة علیها المعول و الیها المرجع» (ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۳/۱).

۴. نک: ابن بابویه، التوحید، ۳۵۳؛ ابن بابویه، الخصال، ۲/۴۱۷.

۵. نک: نوری، خاتمة المستدرک، ۴/۳۹۰.

۶. نجاشی، رجال، ۸۶.

۷. نک: نجاشی، رجال، شماره‌های ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۴۵، ۵۸، ۶۲، ۶۶، ۷۲، ۸۰، ۱۱۶، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۲۵، ۳۴۵، ۸۴۴ و...

تا جایی که در کتاب‌های رجال، عنوان مشایخ نجاشی جزو توثیقات عامه شمرده می‌شود.^۱ اگرچه احمد از مشایخ بی‌واسطه نجاشی نیست، اما کثرت نقل شخصی مثل نجاشی نشانه اعتماد و وثاقت اوست. شیخ طوسی نیز در تهذیب و استبصار، روایات زیادی را با واسطه حسین بن عبیدالله غضائری از احمد نقل می‌کند و در فهرست، سند خود را به کتاب‌های بیش از بیست نفر از اصحاب با واسطه غضائری و گاهی ابن ابی‌الجید از احمد نقل می‌کند.^۲ به نظر می‌رسد کثرت نقل اساتید مسلم حدیث و رجالیان تراز اول، بدون آنکه نقدی بر ایشان مطرح کرده باشند، دلیل محکمی بر اعتماد بر ایشان است. چنان‌که فقهای بعدی نیز باتوجه به همین اعتماد بزرگان، احمد را توثیق کرده‌اند؛ مثلاً علامه، اسنادی که ایشان در آن بوده را تصحیح کرده و شهید ثانی، شیخ بهایی، میرداماد و دیگران به وثاقت ایشان نظر داده‌اند.^۳

۱. ۴. بررسی عبارتی از شیخ طوسی

گذشته از قرائن دال بر اعتماد بزرگان به احمد بن محمد بن یحیی العطار، حتی اگر توثیق لفظی و خاص رجال‌یانی مانند شیخ طوسی را برای اعتبار راویان لازم بدانیم نیز به نظر می‌توان باتوجه به عبارتی در فهرست شیخ، توثیق خاص ایشان توسط شیخ طوسی را استفاده کرد. همچنین این عبارت، دقت شیخ صدوق در احتراز از نقل از اساتید غیر موثق را نشان می‌دهد و می‌دانیم که احمد از مشایخ بی‌واسطه صدوق است. شیخ طوسی در نقل طریقه‌اش به کتاب‌های سعد بن عبدالله چنین می‌گوید: «سعد بن عبدالله القمی جلیل القدر... خبرنا بجمیع کتبه و روایاته عدة من اصحابنا عن محمد بن علی بن الحسن (بن بابویه) عن ابیه و محمد بن الحسن عن سعد بن عبدالله عن رجاله. قال محمد بن علی بن الحسن الا کتاب المنتخبات، فانی لم اروها عن محمد بن الحسن الا اجزاء قرأتها علیه و أعلمت علی الأحادیث التي رواها محمد بن موسی الهمدانی. و قد رويت عنه كل ما فی كتب المنتخبات مما أعرف طریقه من الرجال الثقات و أخبرنا الحسين بن عبیدالله و ابن ابی‌الجید عن احمد بن محمد بن یحیی عن ابیه عن سعد بن عبدالله.»^۴ صدوق می‌گوید: من تنها بخشی از کتاب المنتخبات سعد بن عبدالله را روایت کرده‌ام و در آن بخش هم روایاتی را مشخص می‌کنم که محمد بن موسی الهمدانی نقل می‌کند؛ توضیح آنکه، محمد بن موسی الهمدانی از کسانی است که محمد بن حسن بن ولید استاد شیخ صدوق، روایات او را نمی‌پذیرد و از اصل پذیرش روایات کتاب نوادر الحکمة استثنا کرده و به این روای اعتماد ندارد^۵ و همین، کمال دقت صدوق در اعتماد نکردن بر راویان غیر موثق را نشان می‌دهد.

۱. نک: نجاشی، رجال، شماره‌های ۲۰۷، ۳۱۳، ۱۰۵۹؛ سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ۲۸۱.

۲. نک: طوسی، فهرست، شماره‌های ۳۳، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۶، ۷۸، ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۵۳ و ...

۳. نک: نوری، خاتمة المستدرک، ۳۹۸ تا ۳۸۹/۴.

۴. طوسی، فهرست، ۲۱۵.

۵. نک: نجاشی، رجال، ۳۴۸، شماره ۹۳۹.

به نظر می‌رسد اینجا کلام صدوق پایان یافته است و شیخ طوسی می‌گوید که اما من تمام کتاب منتخبات را از سعد روایت می‌کنم؛ چراکه طریق آن به دلیل نقل افراد ثقه برای من شناخته شده است و غضائری و ابن ابی الجید از احمد بن محمد بن یحیی العطار از پدرش از سعد بن عبدالله آن را نقل کرده‌اند. در نتیجه، او این واسطه‌ها را ثقه تلقی می‌کند و به این ترتیب، توثیق شیخ طوسی برای احمد نیز اثبات می‌شود. پس مجموعاً به نظر می‌رسد احمد بن محمد بن یحیی العطار فردی موثق بوده و سند حدیث رفع معروف، صحیح است که در خصال و توحید صدوق ذکر شده است.

نکته دیگر آنکه، صدوق روایت دیگری را در کتاب من لایحضره الفقیه نقل می‌کند که با حدیث رفع مذکور در خصال و توحید کمی متفاوت است؛ مثلاً در آن به جای «رفع»، «وضع» آمده و به جای «ما اضطرروا الیه»، «سهو» از مرفوعات نه‌گانه شمرده شده است.^۱

شهید صدر، این دو را یک حدیث با یک متن به شمار آورده است که صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه برخلاف خصال، سند آن را ذکر نکرده و به دلیل عدم ذکر واسطه‌ها و ارسال، از اعتبار ساقط است.^۲ اما به نظر می‌رسد تفاوت‌های جدی در متن وجود دارد و تفاوت ذکر شده در متن دو حدیث، احتمال اینکه روایتی مستقل باشد را تقویت می‌کند. رد اعتبار این حدیث هم بحث‌شدنی است، زیرا برخی از فقها و رجالیان با توجه به آنچه پیش‌تر از مقدمه من لایحضره ذکر شد مبنی بر شهادت صدوق به اعتبار روایات من لایحضره، معتقدند: مراسلات صدوق همانند مراسلات مشایخی چون ابن ابی عمیر معتبر است، خصوصاً اگر صدوق به صورت جزئی روایتی را به معصوم (ع) اسناد دهد.^۳

محقق نائینی و امام خمینی هم در اعتبار مراسیل صدوق در جایی که نسبت غیر جزئی می‌دهد، مثلاً می‌گوید «رُوی عن الصادق (ع)» تردید می‌کنند، اما اعتبار را در جایی که نسبت جزئی است؛ مثل «قال الصادق (ع)» می‌پذیرند.^۴ در حدیث من لایحضره هم نسبت جزئی است و صدوق می‌گوید: «قال النبی (ص) وضع عن امتی تسعة اشیاء.» در نتیجه، حتی اگر این همان حدیث قبل باشد، اسناد جزئی صدوق، اعتبار روایت و اعتماد صدوق به روایان آن را می‌رساند و اگر هم روایتی مستقل باشد، چه بسا بتوان آن را به‌عنوان دلیلی جداگانه پذیرفت.

۲. روایت دوم (با مضمون رفع امور شش‌گانه)

صاحب وسایل نقل می‌کند از نوادر احمد بن محمد بن عیسی از اسماعیل جعفری از ابی عبدالله (ع) قال:

۱. ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۵۹/۱.

۲. نک: صدر، بحوث فی علم الأصول، ۵۸/۵.

۳. نک: حسینی قزوینی، المدخل الی علم الرجال و الدراریه، ۱۴۵.

۴. نک: نائینی، کتاب الصلاة، ۲۶۲/۲؛ خمینی، کتاب البیع، ۴۶۸/۲.

سمعته يقول «وضع عن هذه الامة ستة الخصال: الخطأ والنسيان و ما استكروها عليه و ما لا يعلمون و ما لا يظفون و ما اضطروا اليه.»^۱

به گفته شهید صدر مشکل این روایت این است که منظور از اسماعیل جعفی مشخص نیست؛ زیرا این نام و مشخصات بر افرادی منطبق است که برخی از ایشان توثیق صریحی ندارند. البته صفوان بن یحیی از اسماعیل بن جابر جعفی و اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی روایت نقل کرده و در علم رجال ذکر شده است که مشایخی مانند صفوان، تنها از افراد ثقه روایت نقل می‌کنند. اما مشکل اینجاست که درباره اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی، نقل صفوان از او به واسطه محمد بن سنان روایت شده است که خود او هم توثیق ندارد. مشکل دیگر این روایت هم این است که میان اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی که از امام باقر و امام صادق (ع) روایت نقل می‌کند و صاحب کتاب نوادر، حدود صد سال فاصله است و بی تردید، صاحب نوادر نمی‌تواند بدون واسطه از او روایت نقل کند، پس واسطه‌هایی وجود دارد که حذف شده‌اند و روایت در این صورت مرسل خواهد بود.^۲

قرائنی وجود دارد که در کتاب نوادر، مراد از اسماعیل جعفی، همان اسماعیل بن جابر جعفی است،^۳ اما حتی در صورت اشتراک بین اسماعیل بن جابر جعفی و اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی، هر دو قابل توثیق هستند. در ادامه، این مطلب را توضیح خواهیم داد.

۱.۲. بررسی وثاقت اسماعیل بن جابر جعفی

درباره فرد اول، یعنی اسماعیل بن جابر جعفی قرائن فراوانی وجود دارد که او همان شخصی است که در رجال شیخ طوسی با نام اسماعیل بن جابر خثعمی ضبط شده و شیخ فرموده است: ایشان ثقه و ممدوح و دارای کتاب‌هایی است که صفوان بن یحیی از او روایت کرده است،^۴ مانند اشتراک در سلسله راویان کتاب هر دو و قرائن دیگری که سبب شده خود شهید صدر هم تلویحاً این اتحاد را بپذیرد.^۵ حتی ابن داوود در رجالش به این اتحاد تصریح می‌کند^۶ و علامه در رجالش اوصاف و توثیق خثعمی را درباره اسماعیل بن

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۳/۲۳۷.

۲. نک: صدر، بحوث، ۶۲ تا ۵۹/۵.

۳. ممکن است اثبات این مطلب که به صورت کلی در روایات، مراد از اسماعیل جعفی، اسماعیل بن جابر است مشکل باشد، خصوصاً که شیخ صدوق در الفقیه از اسماعیل بن عبدالرحمن به اسماعیل جعفی تعبیر می‌کند. اگرچه به نظر در بیشتر روایات مراد از اسماعیل جعفی، اسماعیل بن جابر است، اما در خصوص نوادر اشعری، احتمال این مطلب قوی‌تر است؛ زیرا در نوادر سه مورد روایت از اسماعیل جعفی نقل شده است که در یکی به تصریح و در دوتای دیگر بنابر عطف به سند قبل، فضالقبین ایوب واسطه است و بررسی اسناد روایات نشان می‌دهد که در سایر کتاب‌ها فضاله از ابن جابر روایت می‌کند اما روایت او از ابن عبدالرحمن را نیافتیم (نک: اشعری قمی، النوادر، ۶۱ و ۷۳؛ کلینی، الکافی، ۱۸۸/۱).

۴. نک: طوسی، رجال، ۱۲۴، شماره ۱۲۴۶.

۵. نک: صدر، بحوث، ۶۱/۵.

۶. «اسماعیل بن جابر الخثعمی الکوفی ابومحمد القرشی ثقة ممدوح له اصول، نجاشی عوّض الخثعمی الجعفی» (تقی الدین حلی، الرجال، ۵۵). البته ابومحمد القرشی، لقب عبدالرحمن بن جابر است و ظاهراً ابن داوود در این باره اشتباه کرده است.

جابر جعفی ذکر می‌کند،^۱ بلکه اساساً صحت و اصالت عنوان «خثعمی» محل تردید است.^۲ در نهایت هم اگر در این اتحاد تردید داشته باشیم همان‌طور که شهید صدر تصریح کرده است، روایت صفوان که از بزرگان سه‌گانه قاعده مشایخ الثقات است، وثاقت اسماعیل بن جابر جعفی را اثبات می‌کند؛ چراکه نجاشی و شیخ می‌گویند: ایشان کتاب داشته که صفوان بن یحیی آن را روایت کرده است.^۳ حتی در صورت نبودن نقل نجاشی نیز رجوع به کتاب‌های حدیث نشان می‌دهد از مشایخ سه‌گانه، صفوان و بزنی بدون واسطه و ابن ابی عمیر با یک واسطه از اسماعیل بن جابر جعفی روایت کرده‌اند.^۴ به‌علاوه، ایشان از روایان کتاب کامل الزیارات است^۵ که این هم خود از توثیقات عامه رجالی به شمار می‌رود. پس معلوم شد که وثاقت اسماعیل بن جابر جعفی از چند طریق اثبات‌شدنی است و شهید صدر هم دست‌کم به‌منظور روایت مشایخ سه‌گانه این را می‌پذیرد که نشانگر پذیرش مبنای مشایخ الثقات از سوی ایشان است.

۲.۲. بررسی وثاقت اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی

به نظر می‌رسد اشکال اصلی در اثبات وثاقت اسماعیل جعفی از دید شهید صدر، ناشی از عدم توثیق نفر دوم، یعنی اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی است که خودش توثیق ندارد و روایتگری صفوان از او را هم محمد بن سنان نقل می‌کند که خود او توثیقش ثابت نیست. پس نمی‌توان به دلیل نقل صفوان که یکی از مشایخ سه‌گانه است، اسماعیل بن عبدالرحمن را توثیق کرد.

پاسخ این اشکال این است که مراجعه به متن سند شیخ صدوق تا اسماعیل نشان می‌دهد که محمد بن سنان واسطه نقل از صفوان نیست، بلکه او و صفوان هر دو از جابر روایت می‌کنند. در مشیخه الفقیه چنین آمده: «و ما کان فیه عن اسماعیل الجعفی فقد رویته عن محمد بن علی ماجیلویه عن عمه محمد بن ابی القاسم عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن محمد بن سنان و صفوان بن یحیی عن اسماعیل بن عبدالرحمن

۱. «اسماعیل بن جابر الجعفی الکوفی ثقة ممدوح...» (علامه حلی، رجال، ۸).

۲. اسماعیل بن جابر با عنوان خثعمی، تنها در کتاب رجال شیخ ذکر شده و در سایر کتاب‌های دست اول رجالی مانند رجال کشی، نجاشی و برقی تنها اسماعیل بن جابر جعفی ذکر شده است. حتی بررسی‌های نگارنده نشان می‌دهد که در اسناد روایات هم عنوان اسماعیل بن جابر خثعمی یافت نمی‌شود، در حالی که شیخ طوسی در رجال می‌گوید او ثقة، ممدوح و دارای کتاب‌هایی بوده که شخص سرشناسی مانند صفوان بن یحیی آن را نقل کرده است و اینکه در سایر کتاب‌های رجال و روایات، نامی از چنین شخصی پیدا نشود بسیار بعید است. حتی خود شیخ در کتاب فهرست که برای معرفی اصحاب دارای کتاب نوشته است، نامی از خثعمی نمی‌برد، در حالی که اسماعیل بن جابر را دارای کتاب معرفی می‌کند و دقیقاً همان واسطه‌هایی را که نجاشی بین خودش تا کتاب اسماعیل بن جابر جعفی ذکر کرده است که آخری آن‌ها صفوان است، برای کتاب اسماعیل بن جابر بیان می‌کند. برعکس در کتاب رجال که خثعمی را ذکر کرده، نامی از اسماعیل بن جابر جعفی نیست، در حالی که این نام در رجال کشی و نجاشی و برقی جزو روایان ذکر شده است. باتوجه به این شواهد به نظر می‌رسد به احتمال قوی در نسخه رجال شیخ، تصحیف یا اشتباهی صورت گرفته و جعفی به خثعمی تبدیل شده است.

۳. نک: نجاشی، رجال، ۳۲، شماره ۷۱؛ طوسی، فهرست، ۳۷، شماره ۴۹.

۴. نک: کلیبی، الکافی، ۲۶۴/۶؛ ۳۰۷/۸؛ کشی، رجال، ۱۰/۱.

۵. نک: ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ۷۸ و ۱۶۷ و ۲۴۹.

الجعفی الکوفی.^۱ البته صاحب وسایل همین طریق را چنین آورده است: «محمد بن سنان عن صفوان بن یحیی...»^۲ که ظاهراً شهید صدر این را ملاحظه کرده و به طریق شیخ صدوق توجه پیدا نکرده است. رجوع به اسناد روایات نیز نشان می‌دهد سایر مشایخ سه‌گانه، یعنی بزندی و ابن ابی عمیر هم با یک واسطه از اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی روایت کرده‌اند و در موارد زیادی هم بزرگانی از اصحاب اجماع، مانند جمیل بن دراج، حماد بن عثمان و ابان بن عثمان از او بدون واسطه نقل روایت دارند.^۳ پس اگر روایت مشایخ الثقات یا اصحاب اجماع از شخص را سبب توثیق او بدانیم که شهید صدر چنین می‌داند، با رجوع به اسناد روایات، این مطلب اثبات‌شدنی است.

گذشته از این، رجالیان درباره اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی تعابیری دارند که نشان از شخصیت علمی و جایگاه او در میان شیعیان دارد و اعتماد به روایات او را ممکن می‌سازد. شیخ طوسی در رجالش درباره او می‌گوید: «... مات فی حیاة ابی عبدالله و کان فقیهاً...»^۴ و نجاشی در ترجمه برادرزاده ایشان، یعنی بسطام بن الحصین بن عبدالرحمن الجعفی می‌گوید: «ابن اخی خیشمة و اسماعیل، کان وجهاً فی اصحابنا، و ابوه و عمومه، و کان او جههم اسماعیل.»^۵ همچنین پسر ایشان روایت می‌کند که بعد از وفاتش به ملاقات امام صادق (ع) رفته و حضرت برای پدرش طلب آموزش و رحمت کرده‌اند.^۶ ظاهراً وجود شواهدی از این دست سبب شده که علامه حلی روایات ایشان را درخور اعتماد دانسته است.^۷

۳.۲. بررسی اشکال وجود فاصله زمانی میان اسماعیل جعفی و احمد بن محمد بن عیسی

در توجیه فاصله زمانی بین اسماعیل جعفی (که حدیث را از امام صادق (ع) روایت می‌کند) و احمد بن محمد بن عیسی^۸ صاحب کتاب نوادر (متوفای قرن سوم)، آیت الله هاشمی شاهرودی چنین بیان می‌کند که اسماعیل بن جابر جعفی دارای کتابی معروف بوده و این کتاب احتمالاً به دست صاحب نوادر رسیده است،

۱. ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۴/۶۵.

۲. حر عاملی، وسایل الشیعة، ۳/۳۲۰.

۳. نک: طوسی، تهذیب الأحکام، ۹/۲۸۴ و ۳/۳۰۵؛ ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۴/۲۴۹ و ۲/۲۶۹؛ نوری، خاتمة المستدرک، ۴/۱۵۴.

۴. طوسی، رجال، ۱۵۹، شماره ۱۷۸۰.

۵. نجاشی، رجال، ۱۱۰، شماره ۲۸۱.

۶. مفید، الإختصاص، ۸۵.

۷. «اسماعیل بن عبدالرحمن الجعفی کوفی تابعی من اصحاب ابی عبدالله الصادق (ع)، سمع ابی الطقیل و مات فی حیاة ابی عبدالله (ع) و روی عن ابی جعفر الباقر (ع) ایضاً و نقل ابن عقدة ان الصادق (ع) ترجم علیہ و حکى عن ابن نمیر انه قال انه ثقة و بالجمله ان حدیثه اعتمد علیہ» (علامه حلی، رجال، ۸).

۸. مناسب است اینجا اشاره کنیم که از شرح حال احمد بن محمد بن عیسی (صاحب نوادر) استفاده می‌شود که ایشان راجع به نقل از افراد ضعیف یا مورد سوء ظن، حساسیت زیادی داشته و همین باعث شده برخی علما مانند وحید بهبهانی، نقل روایت توسط ایشان از یک راوی را نشانه‌ای بر وثاقت آن راوی به شمار آورده‌اند (نک: حسینی قزوینی، المدخل الی علم الرجال و الدرایة، ۱۰۷).

به صورتی که او به صحت انتساب کتاب به اسماعیل علم داشته؛ لذا روایات را به او نسبت داده است. تحصیل این علم به صورت حسی برای کسانی که نزدیک به زمان مؤلفان بوده‌اند ممکن بوده و برای سایرین هم حجت است.^۱

با اینکه این احتمال درخور توجه است، اما به نظر می‌رسد صاحب کتاب نوادر در نقل از اسماعیل واسطه‌هایی داشته است؛ چراکه در یکی دیگر از روایات کتاب نوادر، سند را چنین ذکر می‌کند: «فضالة بن ایوب و القاسم بن محمد عن ابان عن اسماعیل الجعفی عن ابی جعفر (ع) ...»^۲ با مراجعه به روایت محل بحث (حدیث رفع) نیز این احتمال تقویت می‌شود که صاحب نوادر با تعلیق روایت به سند مذکور در روایات قبلی ارجاع داده است؛ چراکه اول، روایتی را با این سند ذکر می‌کند: «فضالة عن سیف بن عمیرة عن ابی بکر الحضرمی قال قلت لابی عبدالله (ع) ...» و روایت بعدی: «عن اسماعیل الجعفی قال قلت لابی جعفر (ع)» و روایت بعد از آن: «و عنه عن ابی عبدالله (ع) قال سمعته یقول وضع عن هذه الأمة ست...»^۳ که اگر به سند روایت قبل برگردد فضالة و سیف بن عمیره، واسطه بین صاحب کتاب و اسماعیل خواهند بود که هر دو توثیق شده‌اند. با قطع نظر از این استظهار، علامه مجلسی که گویا نسخه‌ای از کتاب نوادر و کتاب حسین بن سعید اهوازی را در اختیار داشته است همین روایت را در بحار الأنوار با ذکر سند چنین نقل می‌کند: «کتاب حسین بن سعید و النوادر: فضالة عن سیف بن عمیرة عن اسماعیل الجعفی عن ابی عبدالله (ع) قال سمعته یقول وضع عن هذه الأمة ستة...»^۴ این امر احتمال تلخیص و تعلیق در نسخه چاپ شده از کتاب نوادر که مطابق با نسخه صاحب وسایل الشیعة (معاصر با علامه مجلسی) است را تقویت می‌کند. البته در اینکه وصول کتاب نوادر یا کتاب حسین بن سعید اهوازی به علمایی مثل صاحب وسایل و علامه مجلسی در قرن یازدهم به چه صورتی بوده و آیا از اعتبار کافی برخوردار است یا نه، بحث‌های دیگری مطرح است. به هر حال به نظر می‌رسد با توجه به استظهاری که گفتیم و قرائن و حداقل با استناد به نقل علامه مجلسی می‌توان واسطه‌های روایی بین احمد بن محمد بن عیسی (صاحب نوادر) و اسماعیل جعفی را شناسایی کرد و اشکالی که شهید صدر از این جهت مطرح کرده‌اند را پاسخ گفت.

۳. کثرت نقل احادیث مشتمل بر «رفع ما لا یعلمون»

مسیر دیگری که می‌توان برای اثبات اعتبار حدیث رفع، مشتمل بر فقرة «ما لا یعلمون» به آن توجه کرد، ملاحظه کثرت نقل این حدیث با مضامین مختلف و مشابه در کتاب‌های دست اول حدیثی است که

۱. نک: صدر، بحوث فی علم الأصول، ۶۲/۵، پاورقی آیت‌الله هاشمی شاهرودی.

۲. اشعری قمی، النوادر، ۶۱.

۳. اشعری قمی، النوادر، ۷۳، شماره ۱۵۷ تا ۱۵۵.

۴. مجلسی، بحار الأنوار، ۳۰۴/۵.

می‌تواند سبب وثوق به صدور این مضمون از ناحیه معصوم (ع) شود. برخلاف گفته شهید صدر، حدیث مشتمل بر رفع فقره «ما لایعلمون» منحصر به همین دو حدیث؛ یعنی روایتی که شیخ صدوق در توحید و خصال نقل کرده و روایت کتاب نوادر نیست.

اولاً، همان‌طور که سابقاً اشاره شد روایت شیخ صدوق در الفقیه را به دلیل تفاوت‌هایی که در متن و مضمون با حدیث مذکور در توحید و خصال دارد، می‌توان مستقل به شمار آورد، چنان‌که دیدیم روایت ذکرشده در کتاب نوادر را علامه مجلسی از کتاب حسین بن سعید اهوازی هم نقل می‌کند. ثانیاً، روایات دیگری هم با این مضمون در کتاب‌های معتبر و دست اول موجود است؛ مانند روایتی که کلینی در کافی به صورت مرفوع نقل می‌کند با مضمون رفع نه‌گانه^۱ و نیز روایت تحف العقول با حذف اسناد و با همین مضمون^۲ و همچنین روایتی که شیخ مفید در اختصاص با حذف اسناد نقل می‌کند و آن را با تعبیر «قال ابو عبد الله الصادق (ع)...» به امام صادق (ع) اسناد می‌دهد با مضمون رفع شش‌گانه^۳.

اگرچه هیچ‌کدام از این روایات به صورت مُسند نقل نشده‌اند، اما کثرت نقل یک مضمون و شهرت روایی در میان علمای نزدیک به عصر معصومان (ع)، خود از موجبات وثوق به صدور روایت است و بسیاری از فقها، روایتی که به صورت مستفیض در منابع حدیثی دست اول نقل شده باشد را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌دانند.

نتیجه‌گیری

با آنچه گفتیم و از خلال نقد و بررسی آرا و تتبع در کتب حدیثی و رجالی روشن شد که اولاً، سند حدیث رفع معروف که مشتمل بر احمد بن محمد بن یحیی العطار است، حتی بر فرض اکتفانکردن به قرائن یا توثیقات عامه و لزوم توثیق خاص، پذیرفتنی است؛ ثانیاً، در روایت دیگری که با مضمون رفع شش‌گانه مطرح شده است، اسماعیل جعفی قابل اعتماد بوده و نقل مشایخ سه‌گانه نیز که بسیاری آن را موجب توثیق راوی می‌دانند، از ایشان ثابت است و فاصله میان ایشان و صاحب کتاب سبب اخلال در سند نیست؛ ثالثاً، با صرف نظر از اثبات وثاقت راویان و با توجه به کثرت نقل مضامین مشتمل بر «رفع ما لایعلمون» و وجود این روایات در کتاب‌های عالمان نزدیک به عصر معصومان (ع) و اینکه برخی از ایشان، مانند شیخ صدوق،

۱. «الحسین بن محمد عن محمد بن احمد النهدي رفعه عن ابي عبد الله (ع) قال رسول الله (ص): وضع عن ائمتي تسع خصال الخطأ والنسيان وما لا يعلمون وما لا يطيقون وما اضطروا اليه وما استكروها عليه والطيرة والوسوسة في التفكير في الخلق والحسد ما لم يظهر بلسان اؤيد» (كليني، الكافي، ۲/ ۴۶۳).

۲. «وقال (ص): رفع عن ائمتي تسع الخطأ والنسيان وما اكروها عليه وما لا يعلمون وما لا يطيقون وما اضطروا اليه والحسد والطيرة والتفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشفة ولا لسان» (ابن شعبه حراني، تحف العقول، ۵۰).

۳. «قال ابو عبد الله الصادق (ع): رفع عن هذه الأمة ست الخطأ والنسيان وما اكروها عليه وما لا يعلمون وما لا يطيقون وما اضطروا اليه» (مفيد، الاختصاص، ۳۱).

شیخ مفید و صاحب تحف العقول روایت را به صورت جزمی به معصوم (ع) نسبت می دهند، به نظر می رسد می توان این مضمون را موثوق الصدور دانست.

منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی. التوحید. قم: مؤسسه النشر الإسلامية. چاپ اول، ۱۳۹۸ق.
- _____ الخصال. قم: مؤسسه النشر الإسلامية. چاپ اول، ۱۳۶۲.
- _____ کتاب من لایحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- ابن شعبه، حسن بن علی. تحف العقول. قم: مؤسسه النشر الإسلامية. چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد. کامل الزیارات. نجف: دار المرتضویه. چاپ اول، ۱۳۶۵.
- اشعری قمی، احمد بن محمد بن عیسی. النوادر. قم: مدرسه امام مهدی (عج). چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. فرائد الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.
- بجنوردی، حسن. منتهی الأصول. تهران: العروج. چاپ اول، ۱۳۸۰.
- برقی، احمد بن محمد. المحاسن. تهران: دار الکتب الإسلامية. چاپ دوم، ۱۳۷۱ق.
- _____ رجال البرقی: الطبقات. تهران: دانشگاه تهران. چاپ اول، ۱۳۴۲.
- تقی الدین حلی، حسن بن علی. الرجال. تهران: دانشگاه تهران. چاپ اول، ۱۳۴۲.
- جزایری، محمد جعفر. منتهی الدراية في توضیح الكفاية. قم: دار الکتب. چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
- جوان، عبدالله. «اعتبار آراء رجالیان از منظر حجیت ظنون عقلایی»، دو فصلنامه فقه و مبانی حقوق اسلامی. ش ۱، ۱۳۹۳، ۹۴ تا ۷۷. Doi: 10.22059/jzfil/2014/52433
- حر عاملی، محمد بن حسن. الفصول المهمة في اصول الأئمة. قم: امام رضا (ع). چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- _____ تفصیل وسایل الشیعة الى مسائل الشریعة. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- حسینی قزوینی، محمد. المدخل الى علم الرجال و الدراية. قم: ولی عصر (عج). چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- خمینی، روح الله. کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام. چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- _____ تهذیب الأصول. مقرر: جعفر سبحانی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
- خمینی، سید مصطفی. تحریرات في الأصول. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- خویی، ابوالقاسم. التنقیح فی شرح العروة الوثقی. مقرر: میرزا علی غروی تبریزی. قم: لطفی. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- _____ محاضرات في اصول الفقه. مقرر: محمد اسحاق فیاض. قم: مؤسسه احیاء آثار امام خویی (ره). چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

- _____ . مصباح الأصول. مقرر: سید محمد سرور حسینی بهسودی. قم: داوری. چاپ ششم، ۱۴۲۰ق.
- _____ . معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة. تهران: مرکز نشر فرهنگ اسلامی. چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- روحانی، محمدصادق. زبدة الأصول. تهران: حدیث دل. چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- سبحانی، جعفر. المحصول فی علم الأصول. مقرر: محمود جلالی مازندرانی. قم: امام صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- _____ . کلیات فی علم الرجال. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- صدر، محمدباقر. بحوث فی علم الأصول. مقرر: سید محمود هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی. چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- _____ . مباحث الأصول. مقرر: سید کاظم حائری. قم: مکتب الاعلام الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۸.
- طباطبایی قمی، تقی. آرائنا فی اصول الفقه. قم: محلاتی. چاپ اول، ۱۳۷۱.
- طوسی، محمد بن حسن. تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- _____ . رجال. قم: مؤسسه النشر الإسلامیة. چاپ ششم، ۱۳۷۳.
- _____ . فهرست کتب الشیعة و اصولهم. قم: محقق طباطبایی. چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. رجال. نجف: دار الذخائر. چاپ دوم، بی تا.
- کشی، محمد بن عمر. رجال: اختیار معرفة الرجال. مشهد: دانشگاه مشهد. چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. بحار الأنوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- مددی الموسوی، سید احمد. «درس خارج اصول فقه». پایگاه اطلاع رسانی معظم له. ۲ مهرماه ۱۳۹۳.
- مروجی، علی. تمهید الوسائل فی شرح الرسائل. قم: مؤسسه النشر الإسلامیة. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- مفید، محمد بن محمد. الإختصاص. قم: کنگره هزاره شیخ مفید. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- نائینی، محمد حسین. کتاب الصلاة. مقرر: محمد علی کاظمی. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- نجاشی، احمد بن علی. رجال. قم: مؤسسه النشر الإسلامیة. چاپ اول، ۱۳۶۵.
- نوری، حسین. خاتمة المستدرک. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ۱۴۱۷ق.